

خصوصاً او که از آن معلوم میشود پادشاه گنجه بوده است یافتیم، ولی آنکه در
 ورقه اول گفتم که نام او را اینروزها دیده‌ام در قابوسنامه نبوده است. این علیحده
 است، اینرا امروز پیدا کردم. بعد از فکر که بیادم آمد چنین اسمی اینجا سابق
 خوانده بودم.

بعد در دائرة المعارف اسلام ج ۴ در عنوان شدادیان فصل خوبی از سردنیزن -
 رس در خصوص شدادیان دارد که اسم این شاور هم آنجا دارد و حواله بتاریخ
 منجم باشی هم میدهد که شاید آنجا هم نام شاور را داشته باشد و اگر چنین است
 شاید آنجا بوده که اینروزها بر حسب اتفاق که پی چیز دیگری میکشتم نام
 این شاور را آنجا دیده‌ام.

بلی در منجم باشی نسبة مشروحاً تاریخ این طایفه را دارد بعنوان «بنو شداد».
 رجوع شود به مسائل پاریسیه ۳: ۵۳ برای عنوان مجموعه مکاتباتی از یکی
 از منشیان این سلسله یعنی بنی شداد [که یقین ندارم بهمین عنوان «بنی شداد»
 هم نام ایشان آنجا مذکورست ولی قطعاً از همین سلسله است].

|| از اسامی، غیر شاور معروف: الحسن بن شاور بن طرخان (الکتبی ۱: ۱۱۸)،

شاه ابوالولی :

۲۶ بحار ص ۱۶۳ .

شاهبندر :

آیا این کلمه با «بالیوز» و «کارگذار» و «قونسول» بایکدیگر مترادف

یا متقارب المعانی هستند؟

شاهد :

وصفاً بمعنی خوب و مطبوع و مرغوب :

شاهدش دیدار و گفتن فتنه‌اش ابرو و چشم

نادرش بالا و رفتن دلپذیرش طبع و خوشت

(سعدی ۲۵۴)

يا نشد في عنه [ای عن يعقوب المنجنيقي الشاعر] في الصوفيه ايضاً :

قد لبسوا الصوف لترك الصفا

مشايخ العصر لشرب العصير

الرقص والشاهد من شأنهم

شطر طويل تحت ذيل قصير

(ابن خلكان ۲: ۵۰۶)

بمعنی ممتاز و نفیس : « شیخ فرمود تا طعامهای شاهد آوردند » (اسرار

التوحید ۱۶۲) ، - « و آن روز شیخ صوفی رومی شاهد پوشیده بود و دستاری

قیمتی بر سر بسته . » (ایضاً ۱۷۱)

شاه رخ (شاهرخ) :

معنی این کلمه در اصطلاح شطرنج بازان (راحة الصدور ۴۰۹) ، ولی بعدها

مجازاً گویا شاهرخ زدن بمعنی غلبه کردن و ظفر یافتن و از موقع استفاده کردن

استعمال شده است . رجوع شود به بهار عجم که عین همین تفسیر را برای این

کلمه کرده است .

- حافظ گوید :

نزدی شاهرخ وفوت شد امکان حافظ

چکنم بازی ایام مرا غافل کرد

شاهرخ خوردن بمعنی مغلوب شدن و جور و شدت و ستم دیدن ، ابوالفرج

رونی گوید :

خسروا بنده از اربکه ظلم
 شاهرخهای زفت خورد از پیل
 گشته گریان زبنده تا آزاد
 مانده عریان ز منده تا مندیل
 بی عمل عزل یافت بر بالین
 بنی گنه سنک یافت در قندیل
 باد اقبال حضرت عالیت
 گر بجستی بر این فقیر معیل
 شخص او را خیات نفزودی
 جز به آواز صوراسرافیل
 (دیوان چاپی او ص ۷۴)

از این ابیات یعنی از بیت اول واضح میشود که شاهرخ خوردن گرچه در اصل فقط از اسب بوده است (رجوع براحه الصدور در موضع مذکور) ولی بعدها اتساعاً از پیل و شاید از غیر آن هم از سایر مهرها غیر اسب استعمال میشده است.

|| نمیدانم در کدام کتاب خوانده‌ام که وجه تسمیه شاهرخ پسر تیمور باین اسم (که گویا اولین کسی است در تاریخ که چنین اسم غریبی را داراست) این بوده که وقتی که خبر ولادت او را به امیر تیمور دادند او درحین شاهرخ دادن بحریف بوده در بازی شطرنج، و بشارت تولد پسری برای او مزید شادی او گشته مولود تازه را بدین اسم موسوم نمود.

شاه روز:

« و نهر اسپندرون و مخرجه من ناحیه سیسر و شاه روز و همایجتازان بیلاذ ادرسجان و الدیلم » (التنبیه والاشراف ۶۴).

« يخرج من طالقان الرّی ... » (البدء والتاریخ ، ۴ : ۵۸) .

شاهسون :

- بستان الیاحد ۳۱۶ .

- مکرر در عالم آرا بطور اسم جنس یعنی شاه دوست و شاه خواه در مقابل طاغی و یاغی و همچنین اسم مصدر آن «شاهسیون» (استعمال شده است) . موضع حواله را در پشت آن کتاب باد داشت نموده‌ام .

شاه عالم :

دختر سیور غتمش [که گویا بل قطعاً زوجه باید و بوده است] در وصف ۴۶۵
 اورا زوجه هر قداق می یابیم ، و این لابد در زواج دیگر بوده است . محض یادداشت
 که بعدها تحقیق شود نوشته شد .

شاهنامه :

در شعری از فردوسی ، امثال دهخدا ۱۲۴ .

« و در شاهنامه که شاه نامه‌ها و سر دفتر کتابهاست وصف مازندران خوانده
 بودم » (راحة الصدور f . 140b)

رجوع نیز بیکی از اشعار سوزنی^۱ در دفاتر مجلده من .

۱ - سوزنی چند بار از شاهنامه ذکر کرده است . برای تتیم فایده آن موارد از دیوان حکیم سوزنی سمرقندی (چاپ تهران ۱۳۳۸ ش) استخراج و نقل میشود :
 به شاهنامه نا گفته برز خامه تو
 دو صد هزار سوار است نقش نا کرده (من ۸۵)
 به شاهنامه براره بیت تو نقش کنند

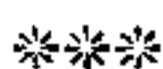
ز شاهنامه به میدان رود بچنگ فراز

بقیه در صفحه بعد

و بعبارت منقول از دستورالمنجمین در اوراق راجع به آن ، و به اوایل تاریخ

سیستان .

سعدی: چنین گفت فردوسی پا کزاد، و اینکه در شاهنامه‌ها آورده‌اند، اوایل قابوسنامه، و اواخر « المثل السائر » ، و دائرةالمعارف اسلام، و جایی از انود ایرانین» که در پشت آن یادداشت کرده‌ام، و لباب‌الالباب و سایر تذکره‌ها، و به مسوده و پا کتوبیس مقدمه قدیم شاهنامه جمع خودم، و به نمرات کاوه، و به حواشی هر سه جلد ترجمه اوستا از دارمستتر که غالباً از فردوسی نقل میکند، و به ابن‌الائیر در حکایت مجدالدوله، و غرر و سیر تعالی، و ابوریحان بیرونی، و کتاب البدء و التاریخ (؟)، و چهار مقاله، و ابن اسفندیار، و جهانگشای در طغرل آخرین سلجوقیه، و قاضی نورالله شوشتری .



|| در شعر منجیک و فرخی - شعر منجیک را در مجمع‌الفصحاح ۱ : ۵۰۷ پیدا

کردم از اینقرار :

شاهنامه بر از هیبت تو نقش کنند

ز شاهنامه بمیدان رود بچنگک فراز

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه شود

کز و نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز

بقیه از صفحه قبل

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه شود

کز و نه مرد به کار آید و نه اسب و نه ساز (ص ۲۱۷)

ز اهل سخن تابه شاهنامه طوسی

خوانده شود دوستان رستم دستان (ص ۲۸۵)

ز آنها که شاهنامه فردوسی حکیم

فردوس حکمتند ازیشان تومی نشان (ص ۲۹۰)

(۱.۱)

ولی عین این بیت اخیز را در فرهنگ جهانگیری در لغت « سناز » نسبت
به سوزنی داده، والله اعلم ایهما هو الصواب.

در شعر فرخی ص ۱۰۴ :

جز او هرگز که کرده است این به گیتی

بخوان شهنامه و تاریخ و اخبار

ذکر شهنامه در اشعار عنصری :

چند گویند ز شهنامه سخنهاى دروغ

چند خوانند هنرهای فلان و بهمان

(ضروب امثال دهخدا ۱۲۴)

« تقی الدین ششتری... در این ایام شاهنامه را حسب الحکم [جلال الدین

اکبر پادشاه] نثر میسازد و قماش را بیلاس بدل میکند و زیسمان را پنبه میسازد.»

(منتخب التواریخ عبدالقادر بدائونی مؤلف در ۱۰۰۴ ج ۳ : ۲۰۶)

المسعودی المروزی الشاعر القارسی : چنان معلوم میشود از دو موضع عبارت

ثعالبی در غرر و سیر ص ۱۰ و ۳۸۸ « وزعم المسعودی المروزی فی مزدوجته الفارسیة »

که این شخص شاعری بوده است صاحب اشعاری مزدوج (یعنی مثنوی، مانند

شاهنامه فردوسی) در احوال و سیر و تواریخ ملوک قدیم ایران مانند شاهنامه فردوسی

و شاید هم ببحر متقارب که بحر معمولی برای شعر رزمی بوده است.

رجوع نیز به بوستان آنجا که اشاره به شاهنامه میکند و بطرز آن حکایتی

۱ - در حاشیه قبل همین دو بیت را با از دیوان سوزنی چاپی نقل کردیم. (ا.ا.)

ساخته است بمناسبت کسی که نعره‌یض کرده بود که سعدی خوب شعر میگوید
ولی رزمیه نمیتواند بگوید.

- وبه آثار البلاد ،

- وبه ترجمه فتح بنداری ،

- وبه حاجی خلیفه ،

- وبه ریو ،

- وبه پرچ ،

- واته در فهرست اندیا اقیس و بدلیان ،

- و فلوگل در فهرست وینه ،

- جوامع الحکایات عوفی ،

- مجمل التواریخ که شاید بعد از کرشاسب نامه قدیمترین جائی باشد

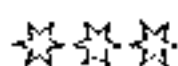
که از شاهنامه باسم و رسم نقل میکند .

- تاریخ سیستان و حکایت غیر معروفی که در خصوص فردوسی ورستم و سلطان

محمود نقل میکند .

- دفاتر اربعه مجلده من بانصفح دقیق .

- اشپیکل (آثار قدیمه ایران) .



|| نام آن در کرشاسب نامه اسدی مؤلف در سنه ۴۵۸ قریب پنجاه سال بعد از

شاهنامه برده شده است و شاید این قدیمترین موضعی باشد که نام شاهنامه فردوسی

باسم و رسم برده شده است ، گوید :

چوازی پیش گویند کان برد گوی

بشهنامه فردوسی نغر گوی

وزین در سخن یاد آورده بود

بسی یباد رزم ییلان کرده بود

(مجمع الفصحا: ۱۱۳)

شيبك خان مؤسس سلسلهٔ ازبك ماورالنهر و خراسان حکم کرده بود که شعر شاهنامهٔ فردوسی را بهتر کسی ترجمه کنند بشعر (تحفة سامی^۳ نقل بمعنی).

چون بضاعت علمی و ادبی این ضعیف حقیرتر و ضعیف‌تر از آنست که چیزی در خصوص اصل شاهنامه و فردوسی بگویم و دست‌من کوتاه‌تر از آنست که بشاخهٔ بلند آن درخت تناور برسد لهذا برای احراز شرفی که از طرف «انجمن آثار ملی» در خصوص مساعدتی باین مقصد مبارک از من تقاضا شده است و برای تبرک و تیمن بنام مفخر بزرگ ایران و خود را در تحت شعاع آن خورشید بلند تابناک قرار دادن ببعضی از مسائل فرعیهٔ ثانویهٔ بی اهمیت از قبیل بیبلیوگرافی فردوسی و شاهنامه و وصف بعضی نسخ قدیمهٔ آن و ذکر بعضی از شعراء و مصنفین که از عهد او تا کنون اسمی از او برده‌اند اکتفا نموده و باقرس از انتقاد فضلی باریک بین این چند سطر محقر کم اهمیت را بمعرض مطالعهٔ ادبا میگذارد.

- مقدمهٔ شاهنامهٔ نثری که اساس شاهنامهٔ فردوسی بوده است ،

- بیبلیوگرافی فردوسی و شاهنامه ،

- استقبالهای شاهنامه ،

- نسخ قدیمهٔ شاهنامه ،

- نسخ جدیدی یعنی بایسنغری ،

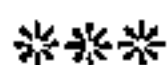
- سه مقدمهٔ شاهنامه‌های خطی : قدیم ، بایسنغری ، غیربایسنغری (از روی

مهل)

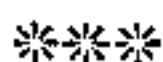
- بعضی طبعات شاهنامه ،

- تلخیص‌های شاهنامه ،

- شاهنامه‌های قبل از فردوسی .



کتاب متعلق به احوال سیرملوک ایران قبل از عباسیین در عهد بنی امیه هم ترجمه شده بوده است بدل علیه شهادةالمسعودی فی موضعین : احد هما فی مروج الذهب ج ۳ چاپ مصر پشتش یادداشت کرده ام .
دوم همان مسعودی در همان کتاب یا در تنبیه و اشراف تصریح میکنند که در سنه فلان [در عهد هشام ظ] کتابی ترجمه شده بوده و او خود دیده بوده است حاوی صور ملوک ساسانی و نیز تصریح ترجمه تاریخ طبری (مسائل پارسیه ۱ : ۲۲۱ و کاوه ۱ : ۱۶) .



! شاهنامه جلد اول طبع فولری

- حذف « را » ی مفعولیت :

بدو گفت سهراب آزادگان
که همچون توئی [را] خواند باید پسر
سیه بغت گودرز کشوادگان
بدین روز و این دانش و این هنر
(ص ۴۸۴)

- شین فاعلیت :

زره را و خفتان بپوشید شاد
گرفتش سنان و کمان و کماند
یکی ترک رومی به سر نهاد
گران گرز را پهلوی دیو بند
(ص ۴۸۵)

- مبرتاب = برمتاب: که از شاه گیتی مبرتاب روی (ص ۴۹۶)

- قافیه بستن یلی با زابلی (۴۹۸)،

- قافیه بستن « کشته » با « کشته » (۵۰۴) ،

- شین فاعلیت ، مادر سهراب پس از شنیدن خبر مرگ پسر :

در خانها راسیه کرد پاک
ز کاخ و رواقش بر آورد خاک

فرو هشت جائی که بد جای بزم از آن بزم که رفته بودش بزم
(ص ۵۲۰)

— قافیه بستن هیر بد با بد علی ماهوالصواب (۵۳۴).
— در چاپ فولرس همه جا یا غالباً «تذرو» را «تدرو» بادال مهمله نوشته
است از جمله (۶۸۰، ۶۸۱).

حذف «بر» :

هجیر دلاور میان را بیست [بر] یکی باره تیز تک بر نشت
(۴۵۵ بدون نسخه بدل)

— ایضاً

سپهدار سهراب نیزه بدست
یکم زائده ؟ :
یکی باره تیز تک بر نشت

دگر کیقبادم ز البرز کوه
نیاوردمی من بایران زمین
ترا [ای کاوس] این بزرگی نبودی بکام
بزاری فتاده میان گروه
بستی کمر بند و شمشیر کین
که گوئی سخنها بدستان سام
(ص ۴۶۷)

[The Book of the Persian Kings, described by Laurence Binyon
and J.V.S Wilkipson, 1941. London.

The Shah - Nameh of Firdausi. The Book of the Persian Kings
with 24 illustration from a fifteenthcentury Persian Ms. in the posse-
ssion of the Royal Asiatic Society .

این نسخه در تصرف شاه جهان بوده است و خط و مهر او که در پشت نسخه
هست عیناً عکس برداشته شده است و مورخه ۸ ج ۲ سنه ۱۰۳۷ هجری است .

حکایت رستم و اسفندیار نقلاً از اسمعی (المخاسن و المساوی ۴۲۲) [المحاسن

والاضداد ۴۶-۴۷.]

- تدوین وقایع حرب بین پرویز و بهرام چوبین بزبان پرویز و ذکردیباچه
آن (ایضاً ۴۸۱ - ۴۸۲).

- مربوط فرس رستم (درفتح سجستان ، فتوح البلدان ۳۹۴).

تصریح نلد که که هیچ ملتی مثل شاهنامه کتابی ندارد .

تصریح ابن اسفندیار (نسخه دو جلدی آقای اقبال ج ۱ ص ۴۸ در فصل بنیاد
طبرستان) که شاهنامه ابوالمؤید بلخی نشر بوده است. پس از شرح حال اجمالی
فریدون و سلم و تور و ایرج گوید: «... چنانکه در شاهنامهها [ی] نظم و نشر فردوسی
و مؤیدی شرح دادند».

شاهو (وطلا):

نسوی : ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷ .

شاهوی پیر :

(ظ - ماهوی بن خورشیدمذکور در مقدمه شاهنامه ، رجوع نیز به نلد که
۲ : ۱۲۴).

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یاد گیر
که در هند مردی سرافراز بود که با گنج و بالشکر و ساز بود، الی آخر حکایت
پیدا شدن شطرنج (طبع بمبئی ۴ : ۳۰).

شاهیسون :

شرح تشکیل آن (فارسنامه ناصری ۱ : ۱۴۳ - ۱۴۴).

نیز بستان السیاحه ۳۱۶ - ۳۱۷ .

۱- نگاه کنید به همین جلد ذیل شاهسون. (۱.۱).

شایگان :

یعنی شاهگان (المعجم) یعنی شاهانه یعنی Royol.

« طول این مسجد [در بیت المقدس] هفتصد و چهار ارشست و عرض چهار صد و پنجاه و پنج ارش یکز ملک و کز ملک آنست که بخراسان آنرا کز شایگان گویند و آن یک ارش و نیم باشد چیز کی کمتر. » (سفرنامه ناصر خسرو (S . p . 1544 f. 24a

ملاحظه کنید ذرع شاه ، من شاه، شاه راه. (گوید اهر چیز بزرگ یا بزرگتر را به شاه نسبت میدادند).

ابن الشباس :

از متنبین یا باطنیه یا عرفا بوده است، بنقد نمیدانم چه قلم در کف دشمن است .
یعنی ابن الجوزی خیلی خشک (رجوع به تلخیص ابلیس لابن الجوزی ص ۴۱۳ - ۴۱۵ و رساله الغفران للمعری ۳ : ۱۰۴ و المعری بسمی اباه شابس و کان معاصراً له فان المعری توفی سنة ۴۴۹ و شابس توفی ۴۴۹ بتصریح ابن الجوزی ص ۴۱۷) .

شبچه :

مثنوی ۸۲ : ۱۵ .

شبدیز :

ابن الفقیه ۲۱۶ و حاشیتنا علی الهامش .

شبگیر :

را در شاهنامه همیشه بمعنی صبح بسیار زود استعمال میکنند از جمله :
شبگیر چون بر دمید آفتاب سرچنک جویان بر آمد ز خواب

(طبع فولرس ۱ : ۴۹۸)

شبهه :

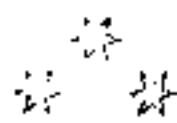
برنج (فلز) «والشبهه والشبهه النحاس یصغ فیصفر و فی التهذیب ضرب من النحاس یلقى علیه دواء فیصفر قال ابن سیده سمي به لانه اذا فعل ذلك به اشبه الذهب بلونه والجمع اشباه یقال کوز شبهه وشبه بمعنی (لسان).
 - « وشبهه در بازار جوهریان جوی نیرزد » (سعدی) «خیر مقصود سعدی شبهه فارسی است باهائ مخفیة که معرب آن سبج است و آن قسمی سنگ کم قیمت سیاه است .

شبهه :

بمعنی استدلال خطا *faux raisonnement* و مغالطه و مغالطه یعنی *Sophisme* چنانکه ازین عبارت راغب در مفردات قرآن (حاشیه نهاییه ۳ : ۲۳۰) معلوم میشود: « وقوله يوم الفرقان ای اليوم الذی یفرق فیہ بین الحق والباطل والحجة والشبهة » که شبهه را در مقابل حجت انداخته است و نیز در معادله باطل که آن خود در مقابل حق است و همینطور هم خود او ذکر کرده است رجوع نیز به مکاتبات قطب بن مجیبی ۷۹ .

شتر گربه :

اندرین روزها بعبادت خویش
 مگر اندر میان خواب و خمار
 بیتکی چند می تشرایشیدم
 زین شتر گربه شعر نسا هموار
 (انوری ص ۷۹ چاپ تبریز)



بمعنی نامتجانس و مختلفه الحقایق و *hétérogène* است و خوب اصطلاحی

۱ - این ورقه بخط مرحوم عباس اقبال آشتیانی است . (۱.۱)

است. جامی در بهارستان در ترجمهٔ حال کاتب (کاتبی؟) نیشابوری گوید: «ویرا معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد، اما شعر وی یکدست و هموار نیست و شتر گربه افتاده است.»

اصل این تعبیر لابد از تبعاعد عظیم بین جثه و خلقت و هیأت و صورت و عظم و صغر شتر با گربه است.

شَدَاد [بنی-]:

مجموعهٔ مکاتیب حاوی بعضی اشارات به بنی شداد ملوک بیلقان و جنزرة (مسائل پاریسیه ۳: ۵۳ بیعد).

|| رجوع شود به «شاور» (پادشاه گنجه) که بعضی حوالجات ببعضی ماخذ در خصوص ایشان آنجا داده شده است.

شَدَّ الازار عن حط الاوزار:

گویا ترجمه‌ای ازین کتاب با اسم ملتسم الاحباء بتوسط پسر مؤلف در بریتیش میوزیوم موجود است. رجوع به ریویو ۱: ۳۴۶ - ۳۴۷.

الشرابی:

وفیها [۶۵۳] توفی شرف‌الدین اقبال الشرابی^۱ (الحوادث الجامعة ۳۰۸).
ایضاً الحوادث الجامعة ۲۴: ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۷۶ (شرف‌الدین ابوالفضائل الشرابی در حوادث ۶۳۲) ، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۹۷.

۱ - تقدم ذكره كثيراً و ذكره ابن الطقطقي في ص ۲۲ و ۲۴۳ من الفخرى و ابن ابى الحديد ۳۷۰: ۱ من شرحه، و قطب الدين حنفي في ص ۸۲ من الاعلام باعلام بيت الله الحرام. حاشية طابع.

در تجارب السلف ذکری از و نیافتیم بدون ادعای استقرای، چه طبع آقای اقبال
فهرست ندارد. فقط بخلافت مستنصر و متعصم رجوع کردم.

رجوع شود نیز به جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۳۴۳ و به مکتوب وازده او
در اول مارس ۱۹۳۳ نقلاً از المنهل الصافی.

رجوع نیز به رصاف ۳۱، ۳۵، ۳۷ که اشتباه فاحشی کرده و او را جزو کسانی
که هولاکو از خلیفه خواسته بود شمرده و حال آنکه او در ۶۵۳ یعنی سه سال
قبل از فتح بغداد وفات نموده بود.

- رجوع نیز به طبقات سبکی ۵: ۱۱۰.

- فخری طبع اروپا ص ۴۱، ۴۶.

شیرتا:

= شرطه (با شرطه) نقلاً از عجایب الهند (« دفتر یادداشت »)

شرح باب حادی عشر:

و اسم اصلی کتاب «النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر» است. متن
آن از علامه حلی است و شرح آن از فاضل مقداد (ظ) و ابتداء آن: «الحمد لله
الذی دل علی وجوب وجوده افتقار امکانات و علی قدرته و علمه احکام المصنوعات
الخ ص ۱-۷۰» و بعد از آن «رساله للامامة المجلسی فی الاعتقادات والسیرو السلوک»
چاپ شده است و اولها: «الحمد لله الذی سهل لنا سلوک شرایع الدین و اوضح اعلامه
الخ» از ص ۷۱ در متن شروع میشود و در همان ص بحاشیه میرود و سپس همچنان
دائماً در حاشیه است.

در حاشیه همین مجموعه بعد از رساله مذکوره مجلسی دوسه رساله دیگر
از همو چاپ شده که مجموع آنها از ص سابق الذکر ۷۱ الی ص ۱۲۵ میرود و از
ص ۱۴۶ رساله معروف آداب المتعلمین شروع میشود و از صفحات ۱۴۶-۱۵۳

ممتد است و سپس از ص ۱۵۴ ببعد متن و حاشیه هر دو حاوی بقیه رساله‌های کوره است الی ص ۱۵۹ که ص آخر کتاب است و ابتداء این رساله آداب المتعلمین ازینقرار است: « الحمد لله على آلائه و اشكره على نعمائه والصلوة على سيد انبيائه و خير اوصيائه و بعد فكثير من الطلاب لا يمتسر لهم التحصيل وان اجتهدوا الخ »: بر گردیم بسر متن . در ص ۷۲ « رساله للصدوق عليه الرحمة في الاعتقادات » شروع میشود و اولها « الحمد لله رب العالمين وحده لا شريك له... [و بعد الحمد والتصلية]: باب في صفة اعتقاد الامامية في التوحيد قال الشيخ الرياني ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه المصنف لهذا الكتاب اعلم ان اعتقادنا في التوحيد ان الله تعالى واحد احد ليس كمثله شيء الخ » (ص ۷۲ - ۱۲۶) و بعد از آن « سؤالات المأمون عن الرضا » عن بعض آيات القرآن و اجوبته ببيانات شافیه شروع میشود از ص ۱۲۶ و اولها: « روى الصدوق عليه الرحمة في كتاب عيون اخبار الرضا عن تميم بن عبدالله القرشي عن ابيه عن احمد بن سليمان النيسابوري عن علي بن جهم قال حضرت مجلس المأمون و عنده الرضا فقال له المأمون يا ابن رسول الله اليس من قولك ان الانبياء معصومون الخ » (ص ۱۲۶ - و این سؤالات مأمون و جوابات رضا از ص ۱۲۶ - ۱۵۳ ممتد است)

تمام کتاب ۱۵۹ صفحه است و در سنه ۱۳۱۷ در طهران (ظ) چاپ شده است چاپ سنگی بقطع کوچک ۸ صفحه‌ای و در حاشیه باب حادی عشر بعضی حواشی از طریحی نیز مسطور است ، علی مافی ورقة غلاف الكتاب .
شرطه [باد]:

«... يحدث ان مر كبا خرج من بلاد الهند الى بعض النواحي فذهب من يد صاحبه بقوا الشر تان . » (عجایب الهند ص ۳۷)

« فتر كنا المر كب ونجلنا (؟) الحمولة واقمنا فنتطر الشر تان » (ایضاً ۹۳۹)

۱ - مرحوم قزوینی درین موضوع مقاله مفصلی دارد که در صفحات ۶۳ - ۶۸ شماره ۲۹۱ سال چهارم مجله یادگار طبع شده است . (ا.ا .)

شرنا : Brise, vent favorable (حواشی عجایب الهند ص ۱۹۸).

شرطین :

که یکی از منازل قمر است بفتححتین صحیح است کما فی المخصص لابن سیده مکرراً (مضبوطاً بالقلم یا بالتصريح ، یادم نیست) و کما فی القاموس مضبوطاً بالتصريح ، و معروف در ایران شرطین بضم شین است و آن غلط مشهور است که من از طفولیت تا کنون همینطور در حفظم مانده بود و امروز اتفاقاً در مخصص بصواب آن برخورددم .

شرف الدین پسر ابن العلقمی :

جامع ۳۱۰ ، ۳۱۲ (حث ص ۳۳۳ و ۳۴۰ او را عزالدین می نامد بجای شرف الدین و قطعاً قول او بعلمت اینکه معاصر و از اهل همان شهر بوده است مقدم است بر قول رشیدالدین) .

شرف الدین مراغی :

« و خلق شهر شرف الدین مراغی و شهاب الدین زنجانی و ملک دل راست را فرستادند و امان خواستند. » (جامع ۳۰۲)

« و مردم شهر شرف الدین مراغی و شهاب الدین زنگانی را بفرستادند و امان خواستند. » (ذیل خواجه نصیر ۴۳۴)

— در جامع کاترمر ص ۳۰۲ نیز نام وی بعینه مانند همین جامسطورست بدون

هیچ شرحی

شرف الملك :

وزیر سلطان جلال الدین همان وزیر یلدرجی است بتصريح نسوی در سرتاسر

کتاب . رجوع بدین کلمه ، در فهرست الرجال دو شخص محسوب نگردد .

شرو یاز :

« و در سنه اثنی [ظ : اثنیتن] وستین و [خمسائیه] سلطان [ارسلان بن طغرل بن بن محمد بن ملک شاه] بمرغزارشرو یاز بدرز نجان آمد. » (راحة الصدور f . 119 a , S . p . 1314)

رجوع کنید نیز بر ص 34 از مسوده مقدمه جهانکشی تألیف حقیر که شواهد دیگری برای این کلمه از جامع التواریخ و تسلیة الاخوان نقل شده است .

شروانشاهیان :

فریدون بن فریبرز سوم شروانشاهیان بتصریح تاریخ گرجستان از Brosset در سنه ۵۱۴ مسیحی وفات یافت و پدرش فریبرز اولین شروانشاهیان معاصر ملک شاه بوده است و سال وفاتش معلوم نیست و دوپسر داشته است : ۱ - منوچهر دومین شروانشاهیان در سنه ۴۹۸ بطور یقین در حیات بوده و پادشاه بوده چنانکه یکی از مسکوکات او که بدست است صریحاً معلوم میشود .

سوم آن طبقه فریدون بن فریبرز مذکور است که چنانکه ذکر شد در سنه ۵۱۴ وفات یافته است .

چهارم این طبقه ابو الهیجاء فخر الدین ملک منوچهر بن افریدون است که ممدوح فلکی و خاقانی و ابو العلاء گنجوی بوده است . نه تاریخ جلوس او معلوم است و نه تاریخ وفات او . همینقدر معلوم است که قریب سی سال سلطنت نموده است و دلیل این فقره این بیت خاقانی است در مرثیه منوچهر مذکور [منوچهر بن فریدون بن فریبرز] که گوید در بند چهارم از جمله یازده بند ، ص ۵۴۹ :

شاهها سریر و تاج کیان چون گذاشتی

سی سال ملک و ملک جهان چون گذاشتی

[متن چاپی کلمه «سال» را ندارد ولی آقای هادی حسن از روی نسخ متعدد که بدون اختلاف «سی سال» دارند تصحیح کرده است.]

از طرف دیگر فریدون پدر او در سنه ۵۱۴ وفات یافته است قطعاً کماز کرنا، پس اگر منوچهر بلافاصله بتخت نشسته باشد و اگر مقصود خاقانی سی سال درست باشد بایستی سلطنت او تا حدود ۵۴۴ ممتد شده باشد.

اگر مقصود خاقانی سی سال تقریبی بوده است، یعنی مثلاً ۲۸ سال یا ۳۳ سال را يك كاسه «سی سال» گفته است، پس درین صورت نیز میتوان بطور اجمال گفت که سلطنت او از حدود ۵۱۵ - ۵۴۵ بوده است و این فقره را (مابین هزار چیز دیگر در سلطنت شروانشاهیان که تقریباً هیچ چیزش تاریخ ندارد و هیچیک از وقایع سلطنت این سلسله و حتی اسامی مرتب سلاطین آنها یقینی نیست و در هیچیک از تواریخ نه تواریخ مسلمان و نه تواریخ گرجیها و ارمنه ذکر آنها را مرتباً و منظمآ ندارد) باید مفتنم شمرد و اساس تاریخ وقایع بعد و قبل قرار داد.

فقره دیگر - از این منوچهر مسکوک کی باقی است درلنین گراد در موزه ارمیتاژ که نام خلیفه معاصر او المقتفی بالله (۵۳۰ - ۵۵۵) دارد و دیگر هیچ تاریخ دیگر ندارد. پس خود این نیز باز يك نوع تعیینی برای عصر منوچهر میشود، و صورت این مسکوک ازینقرار است:

لا اله الا الله	الملك
محمد رسول الله	منوچهر بن فریدون
المقتفی بالله	فریدون

حالا چیزی که میخواهم بگویم و استنباط چند ساله آقای هادی حسن است این است که در قصاید فلکی شیروانی فقط و فقط مدح این منوچهر دیده میشود

✽ - الفاست نه خط عمودی.

✽✽ - جای اسم سلطان سلجوقی معاصر بوده است ظاهراً چنانکه در سایر مسکوکات

شروانشاهیان دیده میشود.

ويك قصيده اصلاً وابدأ نه در مدح پدر این منوچهر فریدون ونه در مدح پسر این منوچهر اخستان آتی الذکر [ممدوح معروف خاقانی] دارد .

پس معلوم میشود که فلکی گویا عمر کمی کرده است که نه عصر پدر منوچهر ونه عصر پسر او را دریافته است . قرینه به صحت این حدس (یعنی حدس اینکه فلکی عمر کمی کرده است) این ابیات خاقانی است (ص ۸۷۹ از دیوان خاقانی بتصحیح آقای هادی حسن از نسخ خطی) :

عطسه سحر حلال من فلکی بود

ببود بده فن زراز نه فلک آگاه

زود فرو شد که عطسه دیر نماند

آه که کم عمر ببود عطسه من آه

جانش یکی عطسه داد جسم بپرداخت

هم ملک الموت گفت یرحمک الله

پنجم از شروانشاهیان جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر خاقان کبیر ممدوح معروف خاقانی و ممدوح نظامی در لیلی و مجنون که با اسم اوست : سال جلوس او معلوم نیست و قطعاً تا سنه ۵۸۴ که سال اهداء نظامی کتاب لیلی و مجنون است بنام او در حیات بوده است و چهارم سکوک (یعنی چهار قسم منسکوک، گرچه از هر قسمی متعدد باقی است ظاهراً) ازین اخستان در موزه ارمیتاژ لنین گراد باقی است از این قرار (از روی دیوان فلکی جمع آقای هادی حسن استنساخ شد) :

A

المستعبد

الملك

بأمر السلطان

العظيم

اسلام شاه (کذا)

اخستان بن

لا اله الا الله

منوچهر

B

المستغنى
بامر الله ا (كذا)
السلطان ا (كذا)
طفريل

الملك
المعظم
اخستان بن
منوچهر

C

الله
محمد رسول
الناصر الدين الله (كذا)
السلطان اعظم
طفريل

الله
محمد رسول
الملك المعظم
اخستان بن منوچهر

D

لا اله الا الله
محمد رسول الله
الناصر الدين الله (كذا)
امير المؤمنين

الله
محمد رسول
الملك المعظم
اخستان بن منوچهر
شروانشاه

کلمه اخستان بعقیده آقای هادی حسن کلمه گرجی است و در تاریخ گرجستان از Brosset و تاریخ ارمنه از همو یعنی از بروسه همه جا اخسرتان (باقحام راء مهمله بین سین و تاء) دارد و اشتقاق آن کلمه و معنی منقول عنه آنرا ایشان نمیدانند و نتوانسته اند پیدا بکنند .

شروین [جبال] :

جبال شروین بعقیده اعتماد السلطنه (التدوین ۴۲ - ۴۳) همان جبال سواد کوه جالیه است و گویا حق بکلی با او باید باشد .

گوید آن کردنه ای با اسم شلفین مشهور میباشد که از آن کردنه شروع بولایت

سواد کوه میشود و گوید بدون شك شلفین همان شروین است واحدی الکتین
تعریف دیگری است .

شستکه :

بمعنی کیسه یا قوطی یا نحو ذاک (ابن ابی اصیبه ۲۱۷) .

شطرنج :

Tchaturanga = (سندباد بحری از کازانوا ص ۳۰) .

الشعاع :

- « کتاب رسالته فی مطرح الشعاع » (الفهرست ۲۵۷) .
- « کتاب رسالته فی فصل [فضل؟] ما بین التسییر و عمل الشعاع » (ایضاً) .
- کتاب مطرح الشعاع (۲۷۳، ۲۷۷) .
- کتاب الشعاعات (۲۸۴) .
- کتاب التسییرات و الشعاعات (ایضاً) .

شعبذة :

بالاخره نفهمیدم که اصل این کلمه از چه لغتی است و آیا نسبت آن باشعوره
چیست و کدام يك اصل است و کدام يك لغتی در آن .

(اما شعبذة باثاء گویا که شکی نباشد که لغتی عامیانه در شعبده باید که ماصرح
به فی تاج المروس فی شعبذة) .

در مضاف والمنسوب گوید که این کلمه اصلی در کلام عرب ندارد .
در کتب لغت اغلب شعونه را دارد و شعبذه را ندارد و در شعونه نیز کلامشان
صریح نیست که عربی الاصل است بمعنی خفت و سرعت که معنی مشهور این کلمه
است یا دخیل است . در دزی هم نمی گوید اصل این کلمه را که از چه لغتی است .
در « فرنگل » اصلاً ندارد . در حاجی خلیفه فقط « علم الشعبذة » عنوان دارد بدون هیچ
شرحی حتی يك کلمه هم ، و در تحت عنوان علم « کشف الذک » اشاره بسیار مختصری
نیابن « علم » می نماید . « علم الحیل و الشعبذة »

شعر خوب:

فقط محض خوبی شعر و تأثیر آن و تأثیر اصل حکایت نوشتن (محل شاهد نیست).

« و فیها [سنه ۶۰۰] فی رجب اجتمع جماعت من الصوفیه برباط شیخ الشیوخ ببغداد و فیهم صوفی اسمه احمد بن ابراهیم الداری من اصحاب شیخ الشیوخ عبدالرحیم بن اسمعیل رحمهم الله و معهم مغن یغنی یقول الشعر (ظ بقول الشاعر).

اعاذلتی اقصری	کفی بمشیمی عند
شباب کان لم یکن	و شیب کان لم یزل
و حق لیالی الوصال	و آخرها و الاول
و صفرة لون المحب	عند استماع العذل
لئن عاد شملی بکم	حلی العیش لی و انصال

فتحرك الجماعة عادة الصوفية في السماع و طرب الشيخ المذكور و تواجدتم سقط مغشياً عليه فجر كوه فانا هوميت فصلی عليه و دفن و كان رجلاً صالحاً (ابن الاثير آخر سنة ۶۰۰).

شعر عامیانه ایرانی:

قطعه دلکش ازین قبیل شعر در کاغذ آقای مینوی وارده در ۱۴ سپتامبر

۱۹۲۹

شعر فارسی:

طبری در وقایع سنه ۱۱۹۹ دو بیت در موقع فرار اسد بن عبدالله از یکی از حروب از خاقان ترك و دخول او منتهزماً ببلخ نقل میکنند:

از ختلان آمدیه	برو تباه آمدیه
آبار باز آمدیه	خشتك نزار آمدیه

(طبع مضمون ۲۳۴ ج ۸)

و این دو بیت در عهده همام بن عبدالملک و دو سال بعد از فوت سکنینه بنت

الحسين وقبل از خروج زيد بن علي بن الحسين است و اقدم شعر فارسی است که بدست ما رسیده است .

ابومسلم خراسانی بفارسی شعر میگفته است (مسائل پارسیه ۱ : ۲۳۱)

«... والری و دماوند و مدینه دماوند شلمبه، قال بهرام جور

منم شیر شلمبه و منم ببرتله

(ابن خردادبه IV ص ۱۱۸)

همچنین مسعودی در مروج الذهب گوید «وله اشعار كثيرة بالعربية والفارسية اعرضنا عن ذكره في هذا الموضع» (حاشیه نفع الطیب ۱ : ۳۲۹)، بعد چند بیت عربی او را ذکر میکنند.

شعر فارسی در اشعار قدیمه عرب رجوع کنید به «فارسی».

شعرا و ادبای معاصر یا قریب العصر بما :

مرحوم ذکاء الملک، ذکاء الملک حالیه، مرحوم ایرج میرزا، مرحوم شیخ رئیس حالیه، مرحوم ادیب المالك، مرحوم شیبانی، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، سید احمد ادیب پیشاوری، مرحوم ادیب نیشاوری، حاجی سید نصرالله اخوی، سید حسن تقی زاده، میرزا یوسف اعتصام الملک، ادیب السلطنه، میرزا علی اکبر خان دهخدا، دکتر محمود افشار، سید احمد کسرائی، سعید نفیسی، رشید یاسمی، ملک الشعراء بهار خراسانی، مرحوم فرصت شیرازی، آقای میرزا نصرالله خان فلسفی، آقای میرزا علی اصغر خان حکمت، میرزا حسن خان وثوق الدوله، سید محمد علی جمال زاده، میرزا عباس خان اقبال، مرحوم شوریده شیرازی، میرزا ابوالحسن خان فروغی، شیخ علی دشتی، [ابراهیم] پورداود.

شعوبیه:

زمخشری در مقدمه « مفصل » تصریح میکند که وی متعصب برای عرب است و از شعوبیه محترز و مجتنب و نفور: «اللّٰه احمده علی ان جعلنی من علماء العربیه و جعلنی علی الغضب للعرب و العصبیه و ابی لی ان انفر دعن صمیم انصارهم و امتاز و انضوی الی لفیف الشعوبیه و انحاز و عصمتی عن مذهبهم الذی لم یجد علیهم الا الرشق بالسنة اللاعنین و المشق بالسنة الطاعنین.»

شفروه:

« و كذلك الیه [ای الی نورالدین محمود بن زنگی بن اقسنقر متوفی در سنه ۵۶۹] من اصبهان الفقیه شرف الدین عبدالعزیز بن شوروه و ما ایمن تلك الايام و ابرک تلك الشتوه » (عماد کاتب در البرق الشامی بنقل صاحب کتاب الروضتین ۱: ۱۱ از او). از این کلام معلوم میشود او را که شوروه (شفروه) نام یکی از اجداد وی بوده است نه نام موضعی چنانکه بعضی از صاحبان تذکره بسیار تهمی دست از علم و اطلاع گفته اند.

ثانیاً اینکه شفروه بفتح و او است، چه عماد آنرا باشتوه سجع بسته است. ثالثاً آنکه شفروه را با واو هم می نوشته اند بجای فاء (بر فرض صحیح نسخه مطبوعه روضتین).

رابعاً آنکه شرف الدین شفروه مزبور قبل از همه چیز فقیه و واعظ بوده است، چه صحبت از فقهاء و واعظ حوزه نورالدین محمود مذکور است و شعر و شاعری از اقل صفات بوده و شهرت او ظاهراً بل قطعاً در حیات خود بدین سمت نبوده. خامساً آنکه وی از جمله وافدین بر نورالدین محمود بن زنگی بوده است از اصفهان بشام (در کدام شهر آن؟) و این فایده تاریخی است راجع به شرح حال او که تا کنون در هیچ جا ندیده بودم.

از عبارت ابن اسفندیار: «وقضاة اصفهان و قبيلة شفروه» p. 1436. e. ورق 55b)